

درس تفسیر استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: تفسیر سوره بقره

تاریخ: ۱۵ بهمن ۱۳۹۶

موضوع جزئی: آیه نوزدهم و بیستم \_ چند نکته

مصادف با: ۱۷ جمادی الاول ۱۴۳۹

جلسه: ۳۵

﴿ الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین ﴾

**چند نکته**

در آیات هفدهم تا بیستم دو تمثیل برای منافقین از حیث عقیده و بینش و از حیث رفتار و منش بیان شد، دیروز سوالی مطرح کردیم که فرق این دو مثال چیست و چرا اساساً دو تمثیل برای منافقین در قرآن ذکر شده است.

**نکته اول**

علت اینکه دو مثال در این آیات برای تبیین عقیده و رفتار منافقین بیان شده است چه بسا بخاطر اهمیت تفهیم وضعیت منافقین است، شما اگر ملاحظه بفرمایید در آیات ابتدایی سوره بقره به تبیین وضعیت سه دسته از مردمان اقدام شده است، متقین، کافران و منافقان، آیاتی که در مورد کفار و متقین آمده، اندک است، مثلاً دو آیه مربوط به متقین است و چند آیه هم مربوط به کفار است، اما اکثر آیات ابتدایی تا آیه بیستم مربوط به منافقین است، این به دلیل اهمیت توجه به مسئله نفاق در بین جامعه اسلامی است، یعنی در این آیات خداوند متعال با بسط بیشتری درباره منافقین سخن گفته است برای این که خطر منافقین را برای مردم به وضوح بیان کند، و دو مثال در اینجا آورده است برای تشریح وضعیت منافقین و اینکه اینها به خاطر نفاق و کفری که دارند وضعیت غم انگیزی دارند این نشان می‌دهد که یک بخش زیادی از مردم این گرفتاری و ابتلاء را در آن زمان داشته‌اند، البته این آیات بیشتر ناظر به نفاق کسانی است که باطناً کافر هستند و ظاهراً مسلمان، اما منحصر در آنها نیست و می‌تواند شامل دیگران هم شود که در مراتب پایین‌تر نفاق قرار دارند، ممکن است کسی باطناً کافر نباشد اما این ویژگی دورویی و نفاق را داشته باشد.

به گمان بنده وجه شرح و بسط بیشتر نسبت به منافقین تنبیه و توجه دادن به این است که اولاً خطر منافقین از خطر کفار بیشتر است و ثانیاً احتمال ابتلاء مردم به نفاق بیشتر است از احتمال ابتلاء آنها به کفر، این خیلی مهم است. به هر حال مردم مخصوصاً در جایی که غلبه با یک گروه و جمعیتی باشد که مسلمان هستند به ظاهر رفتار اسلامی را از خود نشان می‌دهند و اما در واقع اعتقاد ندارند و باطناً کافر هستند.

پس جهت عمده برای این مسئله همین دو نکته است که واقعاً مردم کاملاً خطر منافقین را لمس کنند و نسبت به این گروه هشیار و بیدار باشند و نیز برای اینکه خدایی نکرده خودشان به این آفت و بیماری گرفتار نشوند، چون زمینه فرو افتادن در دایره نفاق در جامعه فراهم است، خیلی از مردم حوصله دردرس و گرفتاری ندارند و لذا سعی می‌کنند خودشان را هم رنگ فضای عمومی جامعه نشان دهند، در حالی که این خطرات بسیاری دارد.

امروزه هم این مسئله در بین مسلمانان قابل توجه است، چه در داخل ایران و چه در خارج از ایران، این مسئله یک خطری است که جامعه اسلامی را تهدید می‌کند و آن هم دورویی و دوگانگی در شخصیت و اینکه انسان به ظاهر یک جور باشد و باطناً جور دیگر باشد. این خیلی خطر دارد و ضمن اینکه خود شخص را تباه و نابود می‌کند جامعه را هم رو به نابودی می‌برد، باید در فضای جامعه اسلامی، فضا و حال و هوایی حاکم شود که مردم بتوانند آنچه که هستند به نمایش بگذارند، (نه اینکه آزادی عمل در ارتکاب به گناه داشته باشند)، حداقل هراسی از نمایاندن آنچه که هستند نداشته باشند، این یک خطری است که متأسفانه ما امروز در جامعه می‌بینیم و از این جهت خیلی گرفتاری وجود دارد، ظاهر و باطن افراد خیلی فرق می‌کند، به ظاهر به اصطلاح یکدیگر را تکریم می‌کنند، ولی در باطن تحقیر می‌کنند، به ظاهر احترام و خدمت می‌کنند ولی در واقع خیانت می‌کنند، این یک بیماری خطرناکی است که به شدت باید نسبت به آن حساس بود جامعه ای که با این میزان و معیار بخواهد شکل بگیرد در آینده خطرات و مشکلات زیادی چه از نظر ارزش‌های دینی و چه از جهت ارزش‌های اخلاقی ایجاد می‌کند، در چنین جامعه‌ای انسان از آن هویت حقیقی خود دور شده و فاصله می‌گیرد و این نه تنها به حال او نفی ندارد و موجب تکامل و سعادت او نمی‌شود بلکه باعث سقوط اوست هرچند دیگران این سقوط را نبینند و نفهمند و خود او هم ممکن است دچار خودفریبی شود و گمان کند کمال پیدا می‌کند اما در واقع به حسیض شقاوت و بدبختی فرو می‌رود. به هر حال شکوفایی و کمال انسان به این است که آن هویت انسانی و فطرت خدادادی او روز به روز پر رنگ‌تر و شکوفاتر شود و این در سایه نفاق و درویی امکان ندارد، امکان ندارد ارزش‌های انسانی و اخلاقی و دینی در فضایی که نفاق و درویی حاکم است رشد کند، این ممکن است که به ظاهر ما را خوشحال کند که الحمدلله همه مطابق ارزش‌ها و خواسته‌های دین و خداوند حرکت می‌کند اما اگر در باطن مسیر حرکت به سمت دیگری باشد این جامعه ای است که نمی‌توان به آینده آن امیدوار بود و جامعه ای است که خواه و ناخواه در سراشیبی سقوط قرار دارد و روزی خودش را نشان خواهد داد. به هر حال این آیات برای این دو جهتی که عرض کردیم و به منظور هشدار نسبت به خطر بزرگ منافقین و هشیاری نسبت به خود مسلمین که گرفتار این آفت نشوند بسط داده شده‌اند.

دو مثال هم که زده شده است برای این است که تفهیم کند به مخاطبان که این راه و این روش هیچ کمکی به نجات و سعادت انسان نمی‌کند، بلکه نتیجه آن تحیر و سرگردانی روز افزون، غرق شدن در تاریکی و نهایتاً قرار گرفتن در دایره عذاب و غضب الهی است.

#### **پاسخ به برخی بزرگان**

لذا اینکه برخی گفته اند که بحث درباره منافقین گسترش پیدا کرده و آیات بیشتری را به خود اختصاص داده برای اینکه منافقان قابل بازگشت هستند اما کافران قابل بازگشت نیستند، این حرف و سخن درستی نیست، برخی گفته‌اند که علت اینکه از کافران کمتر بحث شده به این دلیل است که تکلیف آنها روشن است، آنها عناد و لجاجت دارند و امیدی به بازگشت آنها نیست اما منافقان به خاطر همان نور ضعیف و لحظه‌ای که پیرامون آنها روشن می‌شود یا همان رعدی که

برای لحظاتی راه را برای آنها نمایان می‌کند امکان بازگشت دارند، یک امید کمرنگی به بازگشت آنها وجود دارد و این توضیح بیشتر برای این است که چنین کورسویی از امید در مورد منافقین وجود دارد.<sup>۱</sup> در تفسیر تسنیم هم آیت الله جوادی آملی این را نقل کرده‌اند، یعنی وجه شرح و بسط نسبت به منافقین را این جهت ذکر کرده اند.

ولی به نظر می‌رسد که این وجه درست نیست، وجه درست همان است که ما عرض کردیم، یعنی اگر آیات بیشتری در مورد منافقین سخن گفته‌اند این بدین جهت است که اولاً خطر منافقین از کفار بیشتر است و ثانیاً این بیماری است که همه مسلمین را تهدید می‌کند و می‌تواند به این گرفتاری دچار شوند، این یک تیر و چند نشان است، این علت اصلی است نه آنکه نقل شد و بعضی در تفاسیر آمده است.

والشاهد علی ذلک، که در آیه هجدهم خداوند تبارک و تعالی می‌فرماید: «صُمُّ بُكُمْ عُمَىٰ فَهَمْ لَا يَرْجِعُونَ»، یعنی امید به بازگشت در مورد منافقین نیست، و این تصریح آیه قرآن است، آنوقت ما چگونه با این «لا یرجعون» که در آیه قبل ذکر شده ما بگوییم که علت اختصاص آیات بیشتر به منافقین و شرح و بسط مطلب در مورد آنها این است که اینها یک نور ضعیفی در وجود آنها است و امید به بازگشت آنها وجود دارد. این اصلاً با صریح آیات قرآن سازگار نیست و جهتش همان است که ما عرض کردیم.

## نکته دوم

نکته دیگر این است که بالاخره در این آیات دو مثال برای منافقین ذکر شده است. سوال این است که چه فرقی بین تمثیل اول و تمثیل دوم وجود دارد، تمثیل اول این بود که «مَثَلُهُمْ كَمَثَلِ الَّذِي اسْتَوْفَدَ نَارًا فَلَمَّا أَضَاءَتْ مَا حَوْلَهُ ذَهَبَ اللَّهُ بِنُورِهِمْ وَتَرَكَهُمْ فِي ظُلُمَاتٍ لَا يُبْصِرُونَ» مثل منافقین مثل کسانی است که آتشی دور خود روشن می‌کنند تا در پرتو آن حرکت کنند به محض اینکه آن نور روشن می‌شود و برای لحظاتی مسیر را نشان می‌دهد، خداوند آن نور را می‌برد، مثال دوم مثال بارش سیل آسای باران و رعد و برق و به هم خوردن ابرها برای راه گم کرده ای که در نهایت تاریکی و ظلمت طی مسیر می‌کند، این دو مثال شبیه هم است، جای این سوال است که چه فرقی بین مثال اول و دوم وجود دارد، آیا اصلاً فرقی وجود دارد یا خیر یا فقط برای روشن شدن این مطلب این دو مثال ذکر شده است؟ اینجا دو احتمال داده شده است:

۱. یک احتمال اینکه مثال اول اشاره به منافقانی دارد که از ابتدا وارد صف مؤمنان شدند و حقیقتاً هم ایمان آوردند ولی به جهت ضعف ایمان این گرایش در آنها استقرار پیدا نکرد و کم کم مبتلا به نفاق شدند، اما مثال دوم اشاره به منافقانی دارد که از همان ابتدا در صف منافقان بودند و یک لحظه هم ایمان نیاورند و از اول با حالت نفاق وارد اجتماع مسلمین شدند. چه بسا اگر در خود مثال هم دقت شود به نوعی بتوانیم این احتمال را استفاده کنیم چون در مثال اول می‌گوید: «مَثَلُهُمْ كَمَثَلِ الَّذِي اسْتَوْفَدَ نَارًا» روشن کردن آتش را به خودشان نسبت می‌دهد، یعنی خود منافقین آتشی روشن کردند

۱. تأویلات ملا عبدالرزاق کاشانی، ج ۱، ۲۷.

۲. تسنیم، ج ۲، ص ۳۴۹.

منتهی خدا این نور را از آنها برد، این روشن کردن آتش به دست خودشان می‌سازد با اینکه بگوییم اینها از اول با همان نوری که در فطرتشان بود خودشان آمدند و حقیقتاً داخل شدند در دایره اسلام، ولی بعداً به دلایل مختلف این نور در آنها به ضعف گرایید و به جایی رسید که آنها در تاریکی مطلق قرار گرفتند، یعنی بعداً وارد در دایره نفاق شدند، اما در مثال دوم می‌گوید «كُلَّمَا أَضَاءَ لَهُمْ»، یعنی نور و اضائه را به خداوند نسبت می‌دهد، و تاریکی را هم بعد به خدا نسبت می‌دهد، و بعد در ادامه آیه دارد که خداوند چشم و گوش آنها را گرفت و خداوند بر همه امور قادر و تواناست.

با این نکته ای که عرض کردیم بعید نیست خود این آیات هم به نوعی ما را به احتمال اول راهنمایی کند.

۲. در مثال او حال اشخاص بیان می‌شود یعنی یک شخصی، خودش آتشی را روشن می‌کند که در پرتو این آتش راه معلوم شود و به حرکتش ادامه دهد، اما در مثال دوم در واقع وضعیت عمومی و محیط زندگی منافقین تبیین و ترسیم می‌شود و به یک شخص و فرد خاصی کار ندارد، وضعیت عمومی منافقین مثل این است که در یک شب تاریک ظلمانی و ابرهای تار و تاریک و پیچیده در هم به همراه بارش سیل آسا و رعد و برق و صاعقه حرکت می‌کنند، این فضا دیگر مربوط به یک شخص نیست، هر کسی در این فضا باشد این گرفتاری و ترس و خوف و هراس او را احاطه می‌کند، پس در مثال اول وقتی می‌گوید «مَثَلُهُمْ كَمَثَلِ الَّذِي اسْتَوْقَدَ نَارًا» این در حقیقت اشاره دارد به یک فردی که در یک بیابانی تاریک گرفتار و گم شده است، به زحمت آتشی روشن می‌کند و مقداری اطراف او روشن می‌شود، اما در تاریکی فرو میرود، این وضعیت حاکم بر اشخاص و فرد فرد منافقین است، یعنی به این وسیله می‌خواهند خودشان را از این تاریکی نجات دهند اما آن آتش خاموش می‌شود، در مثال دوم فضای عمومی و محیط زندگی منافقین به نحو عام ترسیم می‌شود، آن هراس و خوف و وحشت حاکم بر ذهن و فکر و زندگی منافقین با مثال دوم تبیین می‌شود.

هر دو احتمال صحیح است، و هر دو قابل قبول است، احتمال اول و دوم یک قرائنی دارند. اگر به ماهیت دو مثال هم توجه کنیم این هم قابل استفاده است که در مثال اول به حال فرد توجه می‌شود لذا عظمت هراس و ترس منتقل شده با مثال دوم بیشتر است و دایره آن وسیع‌تر است چون محیط عمومی زندگی منافقین را ترسیم می‌کند.

### **نکته سوم**

نکته سوم که مرتبط با همین نکته است این است که یک عناصر مشترکی هم در این دو مثال وجود دارد، سه عنصر به نحو مشترک در این دو مثال مشاهده می‌شود، فرقی هم نمی‌کند که احتمال اول را بپذیریم یا احتمال دوم را، این سه عنصر عبارتند از: ۱. ظلمت و تاریکی، ۲. نور اندک و لحظه ای، ۳. خاموش شدن نور.

منافقین به هر حال در یک ظلمت و تاریکی مطلق هستند و انبوهی از تاریکی‌ها آنها را احاطه کرده است و این در هر دو مثال است چه در مثال اول که «اسْتَوْقَدَ نَارًا» در یک تاریکی ناری را روشن می‌کند و چه در مثال دوم که یک شب بارانی که باران سیل آسا می‌بارد و تاریکی مطلق است و برقی می‌زند. پس منافقین به هر حال در یک ظلمت و

تاریکی هستند، آن ظلمت و تاریکی در واقع عبارت است از همان ظلمت تحیر و سرگردانی و دور بودن از حق و حقیقت، این بخاطر همان وجهه نفاق و خصوصیت نفاق است.

عنصر مشترک دیگر همان نور آنی و لحظه‌ای است که در پیرامون آنها ایجاد می‌شود، حال این نور و روشنایی کوتاه مدت چه زاییده آتش باشد و چه زاییده برق، این برای لحظاتی پیرامون آنها را روشن می‌کند و سپس خاموش می‌شود و یک تاریکی مطلق آنها را در بر می‌گیرد، قبلاً هم گفتیم که ظلمت و تاریکی منافقین همان تحیر و سرگردانی است، در جمع مسلمین به یک نحوی هستند و در جمع کافرین به نحو دیگری، این یک تحیر و سرگردانی است، و حقیقت را درک نمی‌کنند.

آن نور و روشنایی هم یک احتمال این است که منظور همان نور فطرت اولیه بوده که بعد خاموش شده است، «کل مولود یولد علی الفطره» این نور با همه است ولی انسانها با کردار و رفتار خودشان این نور را خاموش می‌کنند، یک احتمال هم این است که بگوییم این نور، نور حضور در اجتماعات مسلمین، در مسجد و خانه‌های مسلمین و ازواج و نکاح با فرزندان مسلمین است، اما این نور اثری ندارد و با مرگ خاموش می‌شود، وقتی مرگ سراغ منافقین می‌آید آثار آن نور دیگر باقی نیست، چون نور محدود و اندک و مخصوص به دنیا بوده هرچند، باطن آن هم تاریکی بوده است، ولی زمانی که این نور باید به حال آنها مفید باشد، هیچ اثری ندارد، مرگ آنها مساوی با فرو رفتن در تاریکی و ظلمت است.

به هر حال ما چه احتمال اول را بپذیریم و چه احتمال دوم را عناصر مشترک دو مثال ما را راهنمایی می‌کند به اینکه ظلمت منافقین چیست، آن نوری که آنها را احاطه کرده، چیست و آن ظلمت همراه آنها و باقی است، آن نور به حال آنها مفید نیست و کوتاه است و نه تنها آنها را برای پیمودن راه کمک نمی‌کند بلکه روز به روز گرفتاری و تحیر آنها را بیشتر می‌کند.

**بحث جلسه آینده**

آیه بیست و یکم

«والحمد لله رب العالمین»